مهرورزي در سيره پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

محسن فتاحي اردكاني

مقدّمه

خداوند در قرآن خطاب به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) مي فرمايد: (وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ)(آل عمران: 159); اي پيامبر! اگر سخت دل بودي مردم از گردت متفرّق مي شدند.

براي شناخت مقام و منزلت پيامبر عظيم الشأن(صلي الله عليه وآله)، پيامبر مرسلي كه امسال به نام مبارك او مزيّن شده، ابتدا بايد از خالق او و از كتاب قرآن، كه بر قلب او نازل شده است، بهره جست. خداوند در قرآن مي فرمايد:(لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.)(توبه: 128) در اين آيه، خداوند به مؤمنان دل سوزي و مهرورزي فوق العاده پيامبر نسبت به مسلمانان را گوشزد مي كند.

خداوند در اين آيه با پنج صفت پيامبر را توصيف مي كند كه هر يك از اين اوصاف قطره اي از درياي بيكران فضايل و مكارم ايشان است. آن حضرت فضايل اخلاقي را، كه در عصر جاهلي به فراموشي سپرده شده بود، طي 23 سال رسالت خويش نهادينه كرد، خشونت ها و تبعيض ها و شكاف هاي طبقاتي و انحطاط اخلاقي را به فضايل اخلاقي و مهرورزي تبديل كرد و مهرورزي پس از بعثت آن حضرت به اوج خود رسيد.

ثمره عصر جاهلي چيزي نبود جز قتل و خون ريزي، شيوع خرافات، فساد اخلاقي، توحّش و بي رحمي و از همه زشت تر، زنده به گور كردن دختران كه آيات قرآني اين عمل زشت را به شدت مذمّت مي كند و در اين باره مي فرمايد: (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنب قُتِلَتْ)(تكوير: 8 و 9); (روز قيامت) هنگامي كه از دختر زنده به گور شده سؤال مي شود كه به چه گناهي كشته شده است. در چنين جامعه اي، پيامبر رحمت، پيامبري كه به گفته قرآن رحمتي براي عالميان است، ظهور كرد; چنان كه خداوند در قرآن مي فرمايد:(وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ)(انبياء: 107) آن حضرت رحمت براي تمام اهل دنياست; به خاطر آثار حسنه اي كه از قيام او بر دعوت حقه اش مترتب است، و اگر وضع زندگي بشر آن روز را پيش از اينكه آن حضرت مبعوث شود در نظر بگيريم و با وضعي كه پس از قيام او به خود گرفت مقايسه كنيم، اين موضوع به خوبي روشن مي گردد.1

اخلاق عمومي عرب پيش از رسالت پيامبر رحمت(صلي الله عليه وآله)

به طور كلي، اعراب زمان جاهليت به رغم داشتن پاره اي اوصاف پسنديده يك سلسله اخلاق فاسد و كلمات رذيله نيز به تدريج، براي آنها به صورت اخلاق عمومي درآمده بود كه جلوه هر كمالي را از بين برده بود و اگر روزنه اي از غيب باز نمي شد به طور مسلّم، طومار حيات انساني آنها درهم پيچيده شده و در پرتگاه مخوف نيستي سرنگون مي گرديدند.2

حضرت علي(عليه السلام)گوياترين تصوير را از عصر جاهليت پيش از بعثت پيامبر ترسيم كرده است: «خدا پيامبر اسلام را زماني فرستاد كه مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته هاي دين پاره شده و ستون هاي ايمان و يقين ناپايدار بود; در اصول دين اختلاف داشته و امور مردم پراكنده بود. راه رهايي دشوار و پناهگاهي وجود نداشت. چراغ هدايت بي نور و كوردلي همگان را فرا گرفته بود. خداي رحمان معصيت مي شد و شيطان ياري مي گرديد. ايمان بدون ياور مانده و ستون هاي آن ويران گرديده و نشانه هاي آن انكار شده، راه هاي آن ويران و جاده هاي آن كهنه و فراموش گرديده بود.»3

آري، در چنين جامعه اي بود كه پيامبر رحمت و عطوفت ظهور كرد و با مهرورزي و دل سوزي فوق العاده خويش، رسالتي را كه طي 23 سال به دوش او نهاده شده بود، به پايان رسانيد و جامعه اي را كه در انحطاط كامل اخلاقي قرار گرفته بود و در توحّش و خشونت غرق گشته بود، به نور اسلام منوّر كرد.

مهرورزي; پايه و اساس دعوت اسلامي

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در طول 23 سال تبليغ اسلام، پايه دعوت اسلامي خويش را بر اساس اصل «مهرورزي» قرار داده بود. «در جريان فتح مكّه، وقتي رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)متوجّه شد سعدبن عباده، كه پرچمدار بود، مي گويد: "اليوم يوم الملحمة، اليوم تستحل الحرمة" (امروز روز جنگ و نبرد است. امروز روز از بين رفتن حرمت هاست)، به حضرت علي(عليه السلام)فرمودند برود و پرچم را از دست سعدبن عباده بگيرد.»4

پس از فتح مكّه، وقتي بزرگان قريش وارد مسجدالحرام شدند، تصور مي كردند پيامبر دستور قتل آنها را خواهد داد. اما پيامبر كه وارد شدند و هر دو لنگه در كعبه را گرفتند، سپس فرمودند: «لا اله الّا اللّه انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده» و بعد فرمودند: چه گمان مي كنيد و چه مي گوييد؟ سهيل بن عمرو گفت: گمان خوب مي كنيم كه تو برادر و پسر عموي كريمي هستي. بعد پيامبر فرمودند: من به شما همان چيزي را مي گويم كه برادرم يوسف گفت: (لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)(يوسف: 92); امروز بر شما هيچ چيزي نيست. خداوند شما را مي آمرزد كه او ارحم الراحمين است. هر خون و مال و پيماني كه در جاهليت بوده، در زير پاي من است، مگر خدمت خانه كعبه و سقايت حاجيان كه آن دو به اهلشان برمي گردد.5

در يكي از جنگ ها، به پيامبر گفته شد كه براي چه اينها را لعنت نمي كنيد؟ پيامبر فرمودند: من به عنوان رحمت و هدايت كننده مبعوث شده ام و لعّان و لعنت كننده مبعوث نشده ام.6حتي پيش از بعثت پيامبر عظيم الشأن، در كتاب تورات، خداوند پيامبرش را اين گونه توصيف مي كند كه او بدي را با بدي جواب نمي دهد، بلكه عفو مي كند و با مهرورزي گذشت مي كند.7

نمونه هايي از مهرورزي پيامبر اعظم(صلي الله عليه وآله)

1. خوش طبعي و مزاح با مردم

در حديثي از پيامبر(صلي الله عليه وآله) است كه مي فرمايند: «انّي لامزح و لا اقولُ الّا حقّاً»;8 من مزاح و خوش طبعي مي كنم، ولي جز حق نمي گويم.

روايت شده است كه در يكي از اوقات، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)خطاب به پيرزن كهن سالي فرمودند: پير زنان به بهشت نمي روند! پيرزن گفت: چرا آنان به بهشت نمي روند؟ رسول خدا(صلي الله عليه وآله)فرمودند: مگر اين آيه را تلاوت نكرده اي كه مي فرمايد: (إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاء فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً)(واقعه: 35 و 36); ما پيرزنان را آنچنان كه خود مي دانيم، در روز قيامت زنده مي كنيم و آنها را به شكل دوشيزگان در مي آوريم.9

يكي از اصحاب امام صادق(عليه السلام)نقل مي كند كه روزي حضرت به من فرمودند: مزاح و شوخي كردن شما با يكديگر چگونه است؟ من در جواب عرض كردم: كم است. فرمودند: چرا با يكديگر مزاح نمي كنيد؟ مزاح كردن از حُسن خلق است و به واسطه آن، برادر مسلمانت را خوش حال مي سازي. سپس امام صادق(عليه السلام) فرمودند: سيره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)اين گونه بود كه مزاح مي كردند و با اين كارشان مي خواستند ديگران را خوش حال كنند.10

2. عفو و گذشت

روايت شده است: هنگامي كه قريش آزار پيامبر(صلي الله عليه وآله) را به آخرين حد رساندند و هنگامي كه آن حضرت به «ثقيف» پناهنده شدند و آن مردم نيز عده اي از سبك سران و اوباش خود را عليه ايشان شوراندند، جبرئيل بر ايشان نازل شد و گفت: خداوند حيله و نيرنگ قومت عليه تو و پاسخي را كه به تو دادند، شنيد و اينك به فرشته كوه ها فرمان داده است تا هرچه درباره آنان مي خواهي به او فرمان دهي و او اجرا كند. در اين هنگام، فرشته كوه ها به آن حضرت سلام كرد و ايشان را مخاطب خود قرار داد و گفت: مرا به آنچه خواهي فرمان ده كه اگر خواهي دو كوه دو جانب مكّه را بر روي آنان بخوابانم. اما پيامبر بزرگوار و باگذشت فرمودند: پروردگارا! قوم مرا بيامرز كه آنان نادانند.

در نقل ديگري است كه جبرئيل به پيامبر گفت: خداوند به آسمان و زمين و كوه ها دستور داده است تا در فرمان تو باشند، اما پيامبر(صلي الله عليه وآله)فرمودند: عذاب را از امّت خود به تأخير مي افكنم تا شايد خداوند بر آنان توبه كند.11

عايشه در وصف اخلاق رسول خدا(صلي الله عليه وآله)مي گويد: او نه بداخلاق بود و نه دشنام گو و نه پرخاشگر و غوغاگر; در كوچه و بازار، بدي را با بدي مقابله نمي كرد، بلكه عفو و گذشت داشت.12

در جريان جنگ «احد»، دندان هاي جلوي دهان پيامبر شكست و صورتش شكاف برداشت. اصحاب آن بزرگوار بسيار ناراحت شدند و از آن حضرت خواستند كه دشمن را نفرين كند. اما پيامبر(صلي الله عليه وآله) به آنها فرمودند: «انّي لم ابعث لعاناً و لكنّي بُعثتُ واعياً و رحمةً»; من ناسزاگو مبعوث نشده ام، بلكه دعوت كننده و مايه رحمت برانگيخته شده ام، سپس به جاي نفرين دعا كردند: «اللهمّ اهد قومي فانّهم لا يعلمون» و به روايت ديگري، عمربن خطّاب به پيامبر(صلي الله عليه وآله) عرض كرد: پدر و مادرم به فدايت! اي رسول خدا، نوح بر قوم خود نفرين كرد و گفت: (رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً)(نوح: 26) اگر تو ما را نفرين كني همه ما به هلاكت مي رسيم. اينك ببين كه بر پشت شما لطمه وارد شده و صورتت مجروح كشته و دندان هايت شكسته شده و در عين حال، به جاي نفرين براي دشمن دعا مي كني و مي گويي: خدايا! قوم مرا هدايت كن، زيرا ناآگاه هستند؟!13

3. مساوات

پيامبر و اوصياي ايشان راه و رسم مساوات را در روابط و مناسبات اجتماعي سخت پاس مي داشتند. رفتار پيام آور هدايت و عدالت، و منطق عملي آن حضرت سراسر نشان از رعايت مساوات داشت; چنان كه آن حضرت در نگاه كردن به اصحاب نيز آن را پاس مي داشت. از امام صادق(عليه السلام) نقل شده است: «كان رسول اللّه تقسم لحظاته بين اصحابه فينظر الي ذاو ينظر الي ذا بالسوّيه»;14 رسول خدا(صلي الله عليه وآله)اين گونه بودند كه نگاه هايشان را بين اصحاب تقسيم مي كردند. به اين شخص و آن شخص مساوي نگاه مي كردند. مجلس ايشان چنان بود كه هيچ تفاوتي ميان او و اصحابش ديده نمي شد. از ابوذر نقل شده است: سيره پيامبر چنين بود كه در حلقه اي ميان اصحاب مي نشستند، به گونه اي كه اگر غريبي وارد مجلس مي شد، نمي دانست رسول خدا(صلي الله عليه وآله)كدام است، تا اينكه سؤال مي كرد.15

اقبال لاهوري مي گويد:

امتيازات نسب را پاك سوخت

آتشِ او اين خس و خاشاك سوخت.16

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) كساني كه خود را از طبقه برتر مي دانستند و به نژاد و قوم و قبيله و پدران خود تفاخر مي كردند با تندترين كلمات نكوهش كرده; چنان كه فرموده است: «كلّكم بنو آدم و آدم من تراب لينتهينّ قومٌ بآبائهم او ليكونّن أهون عندالّله من الجعلان»;17 همه شما فرزندان آدم هستيد و آدم از خاك. بايد قومي كه به پدرانشان فخرفروشي مي كنند بدين كار پايان بخشند مگر اينكه نزد خداوند پست تر و بي ارزش تر از سوسك فضله غلطان باشند.18

4. مشورت

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در حديثي به حضرت علي(عليه السلام) مي فرمايند: «لا مظاهرة اوثق من المشاوره»;19 هيچ دستگيره و پشتيباني محكم تر از مشورت نيست. پيامبر با اينكه هيچ نيازي به مشورت نداشتند، اما با اين حال، مشورت مي كردند. اين كار حضرت به گفته استاد شهيد مطهّري، دو دليل داشت: يكي اينكه در دين پايه گذاري نكند كه بعدها هر كس حاكم و رهبر شد، بگويند او فوق ديگران است و ديگر نيازي به مشورت ندارد. ديگر اينكه با اين كار، پيامبر(صلي الله عليه وآله) به ديگران شخصيت و ارزش مي دادند. نظر و فكر و تفكّر ديگران را محترم مي شمردند; نمي گفتند: من پيامبر هستم و عقل كل، و تو هيچ نمي فهمي.

از برخي از اصحاب چنين نقل شده است كه هيچ كس بيش از رسول خدا با اصحابش مشورت نمي كرد.20 با اينكه اصحاب به آن حضرت ايمان داشتند و هر چه مي گفت، مي پذيرفتند، اما نمي خواستند سبكشان انفرادي باشد و در مسائل، تنها تصميم بگيرند; زيرا كم ترين ضرر اين كار آن است كه شخصيت اصحابشان مخدوش مي شد; چنان كه گويي آنها اساساً فكر ندارند و فقط او بايد دستور بدهد و ديگران عمل كنند. و اين لازمه اش آن است كه بعدها هر كس ديگري هم كه رهبر شود همين گونه عمل كند و بگويد: لازمه رهبر شدن اين است كه فكر و نظر بدهد و غير رهبر فقط تبعيت كند. ولي پيغمبر در مقام نبوّت، چنين كاري نمي كردند، شورا تشكيل مي دادند كه چه كنيم؟

براي نمونه، در بدر شورا تشكيل دادند. و در نتيجه در جنگ پيروز شدند. در احد هم شورا تشكيل دادند و با اصحاب مشورت كردند كه دشمن تا نزديك مدينه آمده است، چه مصلحت مي دانيد؟ از مدينه خارج شويم و در بيرون مدينه با آنها بجنگيم و يا در مدينه باشيم و وضع خودمان را داخل مستحكم كنيم؟ در اين صورت، مدتي ما را محاصره مي كند، اگر موفق نشد شكست خورده، برمي گردد. بسياري از سال خوردگان و با تجربه ها تشخيصشان اين بود كه مصلحت اين است كه در مدينه بمانيم. اما جوان ها كه بيشتر غرور داشتند، ناراحت شدند و گفتند: ما در مدينه بمانيم و بيايند ما را محاصره كنند؟! ما تن به چنين كاري نمي دهيم، مي رويم بيرون شهر با آنها مي جنگيم. تاريخ مي نويسد: خود پيامبر مصلحت نمي ديدند كه از مدينه خارج شوند، مي گفت: اگر در مدينه بمانيم موفقيتمان بيشتر است; با سال خوردگان موافق بودند ولي چون ديدند اكثريت اصحاب، كه جوان ها بودند، گفتند: نه از مدينه بيرون مي رويم و در دامنه احد با دشمن مي جنگيم، ايشان هم پس از اتمام جلسه، اسلحه برداشتند و از شهر بيرون آمدند و فرمودند: برويم بيرون. كساني كه اين نظر را داده بودند، گفتند: يا رسول اللّه! چون شما از ما خواستيد، ما نظرمان را داديم، ولي در عين حال، تابع نظر شما هستيم; اگر مصلحت نمي دانيد، برخلاف نظر خودمان در مدينه مي مانيم، اما پيامبر(صلي الله عليه وآله)فرمودند: پيغمبر همين قدر كه اسلحه پوشيد و بيرون آمد، ديگر صلاح نيست اسلحه اش را كنار بگذارد. حال كه بنا شد بيرون برويم، مي رويم.21

5. تواضع

در روايتي از امام باقر(عليه السلام) است كه فرمودند: فرشته اي نزد رسول خدا آمد و عرض كرد: اگر مي خواهي بنده اي متواضع و رسول باش و اگر خواهي پادشاه و رسول باش. رسول خدا از راه مشورت به جبرئيل نگريست، او با دست اشاره كرد كه افتادگي را اختيار كن و از اين رو، رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) در جواب آن فرشته، فرمود: بندگي و تواضع را با رسالت اختيار كردم. جبرئيل هم در حالي كه كليد خزانه هاي زمين را در دست داشت، گفت: اكنون هم از آنچه در نزد خدايت داري، چيزي كاسته نشد.22

ابوهريره نيز روايت كرده است كه با رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)به بازار رفتم، آن حضرت شلوارهايي خريد و به ترازودار فرمود: وزن كن و دقيق اندازه بگير! در اين ميان، كاسب دست پيامبر را گرفت و بوسيد، اما آن حضرت دست خود را كشيد و فرمود: اين كاري است كه غير اعراب با شاهان خود مي كنند و من پادشاه نيستم، بلكه مردي از شمايم. وي آنگاه شلوارها را برداشت. من پيش رفتم تا آنها را بردارم، اما پيامبر فرمودند: صاحب هر چيزي سزاوارتر است كه آن را بردارد.23

6. پرهيز از ارعاب و خشونت در تبليغ اسلامي

پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) هيچ گاه از اصل ارعاب و خشونت در تبليغ و دعوت اسلامي خويش استفاده نمي كردند، نه تنها از اين دو اصل، بلكه از هيچ اصل نامشروع ديگري هم در راه رسيدن به هدف و عقيده خويش استفاده نمي كردند، حتي اگر زمينه اي هم براي اين اصول نامشروع در پيشبرد دعوت اسلامي پيش مي آمد، از آن جلوگيري مي كردند و هرگز از اين اصول استفاده نمي كردند; اصول نامشروعي كه سلاطين و حكّام عالم كم و بيش از آنها در پيشبرد اهداف خودشان استفاده كردند.

دعوت نبايد همراه با خشونت باشد و به عبارت ديگر، دعوت و تبليغ نمي تواند همراه با اكراه و اجبار باشد. اين نكته اي است كه قرآن كريم هم به آن اشاره كرده است.24 برخلاف دشمنان اسلام كه امروز مدعي اند اسلام دين شمشير است،25 قرآن كريم مي فرمايد: (ادْعُ إِلِي سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.)(نحل: 125) منطق قرآن منطق حكمت، برهان، استدلال، موعظه و سخن احسن است، نه جبر و تحكّم.

7. حسن معاشرت با مردم

در احوالات پيامبر(صلي الله عليه وآله) است كه مردي وارد مسجد شد، در حالي كه رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)تنها در مسجد نشسته بودند، برخاستند و جا باز كردند و فرمودند: بفرماييد! آن مرد گفت: اي رسول خدا! مكان وسعت دارد. پيامبر فرمودند: حق مسلمان بر مسلمان اين است كه وقتي ديد مسلماني مي خواهد بنشيند، برخيزد و متواضعانه او را احترام كند.26

همچنين در حالات پيامبر وارد شده است كه پيامبر با هيچ كس مصافحه نمي كرد، مگر اينكه آن شخص ابتدا دست خود را پس مي كشيد و با هيچ كس نمي نشست، مگر اينكه آن شخص اول بلند مي شد.27

امام صادق(عليه السلام) مي فرمايد: رسول خدا اوقات خود را به طور عادلانه بين اصحاب خود تقسيم نموده بودند و به همه آنها به طور مساوي مي نگريستند. آن حضرت هرگز پاي خود را نزد اصحاب نمي گشودند و وقتي مردي با آن حضرت مصافحه مي كرد، رسول خدا دستشان را نمي كشيدند تا آن مرد دستش را بكشد و حتي در اين مورد، بعضي سماجت كردند كه دست خود را در دست پيامبر نگه دارند تا پيامبر جلوتر دستش را بكشد، ولي توفيق نيافتند.28

زيدبن ثابت در حالات پيامبر مي گويد: هر گاه اصحاب با ايشان مي نشستند، هرگاه حرف از آخرت مي زدند، پيامبر هم اصحابشان را همراهي مي كرد، و هرگاه سخن از دنيا بود، همراه اصحابشان بودند و همين طور در مورد صحبت كردن بر سر آب و نان.29

وقتي درباره كسي از كاري كه پيامبر(صلي الله عليه وآله)دوست نداشت به ايشان خبر مي رسيد، رودر روي او به وي تذكّر نمي دادند كه كاري نامطلوب و ناپسند از نظر شرع انجام داده است، بلكه مي فرمودند: چه خبر است مردمي را كه چنين و چنان مي كنند؟ پيامبر با اين شيوه، آن كار ناپسند را محكوم و از آن نهي مي كردند، بي آنكه از فاعل آن نام ببرند.30

انس، خادم رسول خدا، مي گويد: وقتي آن حضرت به كسي رو مي كردند، صورت خود را از او برنمي گرداندند تا آنكه مخاطب، ايشان را ترك كند، و هرگاه كسي قصد داشت با آن حضرت رازي در ميان نهد، سرخود را به سوي او خم مي كردند و همچنان مي ماندند تا وقتي كه آن شخص از ايشان بخواهد كه راست شود.31

مهرورزي در مسائل شخصي و صلابت در مسائل اصولي

مهرورزي و ملايمت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در مسائل شخصي بود. در مسائلي كه مربوط به شخص پيامبر بود، با گذشت و ملاطفت بودند. اگر بدي و ظلمي به شخص پيامبر مي شد، با كمال بزرگواري مي گذشتند; اما اگر نسبت به حرمت هاي الهي تعدّي و تجاوز مي شد، با كمال صلابت و بدون ذرّه اي گذشت، احكام الهي را جاري مي كردند. عايشه در وصف پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)مي گويد: هرگز نديدم كه رسول خدا مادام كه چيزي از حرمت هاي الهي هتك نشده بود، به خاطر ستمي كه به شخص او روا شده بود، در صدد احقاق حق برآيند; اما هرگاه به چيزي از حرمت هاي الهي تعدّي مي شد، نسبت به آن خشمگين ترين افراد بود.32

انس، خادم رسول خدا، مي گويد: به خدايي كه رسول اللّه را به حق مبعوث كرد! هيچ گاه نشد كه مرا در كاري كه كردم و ايشان را خوش نيامد [كاري كه مربوط به شخص پيامبر بوده باشد] عتاب كرده باشند كه چرا چنين كردي; نه تنها آن حضرت مرا مورد عتاب قرار نمي دادند، اگر هم زوجات او مرا ملامت مي كردند، مي فرمودند: متعرّضش نشويد، مقدّر چنين بوده است.33

اوصياي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) هم اين گونه بودند كه در مسائل اصولي، ذره اي كوتاه نمي آمدند. داستان حضرت علي(عليه السلام)و عقيل مشهور است، وقتي عقيل به خاطر فقر و تنگ دستي شديد، از برادرش حضرت علي(عليه السلام)كمك خواست، حضرت موافقت كردند كه از سهم خود به عقيل بدهند، ولي عقيل سماجت كرد كه از بيت المال مقداري بيشتر به او بپردازد. حضرت علي(عليه السلام) آهني داغ گداختند و به دست عقيل نزديك كردند. عقيل نابينا فريادي كشيد و در اين هنگام، حضرت علي(عليه السلام)به برادرشان گفتند: اي عقيل، گريه كنندگان بر تو بگريند! از حرارت آهني مي نالي كه انساني به بازيچه، آن را گرم ساخته است، اما مرا به آتش دوزخي مي خواني كه خداي جبّارش با خشم خود آن را گداخته است؟! تو از حرارتي ناچيز مي نالي و من از حرارت آتش الهي ننالم؟34 سپس حضرت علي(عليه السلام)مي فرمايند: به خدا سوگند! اگر هفت اقليم را با آنچه در زير آسمان هاست به من بدهند تا خدا را نافرماني كنم كه ناروا پوست جوي را از مورچه اي بگيرم، چنين نخواهم كرد!35

اما ديري نپاييد كه اين مساوات ها و عدم تبعيض ها و عفو و گذشت ها، كه در سايه مهرورزي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) طي 23 سال رسالت ايشان نهادينه شده بود، در عصر خلفا و بني اميّه از ميان رفت و طعم شيرين اين مهرورزي به تلخي گراييد، كه نمونه هاي بسياري از آن در تاريخ ثبت شده است.

پى نوشت ها

1ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، چ هشتم، قم، انتشارات اسلامى، 1375، ج 14، ص 467.

2ـ جعفر سبحانى، فروغ ابديت، چ ششم، قم، انتشارات اسلامى، 1370، ج 1، ص 18.

3ـ محمّد دشتى، نهج البلاغه، چ سوم، لقمان،1385، خ2، ص 43.

4ـ ابن هشام، السيرة النبويّه، بيروت، دار احياءالتراث العربى، ج 4، ص 49.

5ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1404، ج 21، ص 132.

6 و 7ـ مولى محسن فيض كاشانى، محجّة البيضاء، چ دوم، قم، انتشارات اسلامى، ج 4، ص 129 / ج 4، ص 130.

8ـ رضى الدين طبرسى، مكارم الاخلاق، قم، شريف رضى، 1412، ص 21.

9ـ سيدمرتضى حسينى فيروزآبادى، فضائل پنج تن در صحاح ستّه، انتشارات فيروزآبادى، 1374، ج 1، ص 232.

10ـ رضى الدين طبرسى، پيشين، ص 21.

11 و 12ـ محمّد ابوزهره، خاتم پيامبران، ترجمه حسين صابرى، مشهد، آستان قدس رضوى، 1373، ج 1، ص 364 / ص 366.

13ـ محمّد محمّدى اشتهاردى، سيماى پر فروغ محمّد، ترجمه كحل البصر اثر شيخ عبّاس قمى، چ دوم،قم،ناصر،1370، ص144.

14ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، تهران، دارالكتب اسلاميه، 1365، ج 2، ص 671.

15ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 16، ص 229.

16ـ مصطفى دلشاد تهرانى، سيره نبوى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1385، دفتر دوم، ص 491.

17ـ محمّدبن احمد قرطبى، تفسير قرطبى، بيروت، دار احياءالتراث العربى، ج 16، ص 94 / عبدالرحمن بن محمّد، تفسير ثعالبى،بيروت، داراحياءالتراث العربى،1418،ج5،ص 277.

18ـ مصطفى دلشاد تهرانى، پيشين، ص 476.

19ـ شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت، 1409، ج 12، ص 13.

20ـ بيهقى، سنن كبرى، بيروت، دارالفكر، ج 7، ص 45 / محمّدبن ادريس شافعى، المسند، بيروت، دارالكتب العلميه، ص 277.

21ـ مرتضى مطهّرى، سيرى در سيره نبوى، چ پانزدهم، قم، صدرا، 1375، ص 56.

22ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 6، ص 441.

23ـ محمّدابوزهره، پيشين، ج 17 ص 359 / طبرانى، المعجم الأوسط، از مصادر حديث اهل سنّت، ج 6، ص 350.

24ـ بقره: 256.

25ـ مرتضى مطهرى، پيشين، ص 244 و 245.

26ـ محمّد محمّدى اشتهاردى، پيشين، ص 166.

27ـ ورّام بن ابى فراس، مجموعهورّام،قم،مكتبة الفقيه،ج1،ص30.

28ـ محمّد محمّدى اشتهاردى، پيشين، ص 165.

29ـ رضى الدين طبرسى، پيشين، ص 21.

30 و 31ـ محمّد ابوزهره، پيشين، ج 1، ص 370ـ371.

32ـ محمّد محمّدى رى شهرى، ميزان الحكمة، قم، دارالحديث، 1377، ج 7، ص 3378.

33ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، پيشين، ج 6، ص 452 و 453.

34 و 35ـ نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 224، ص 461.